

تأثیر نوسازی شهری فن‌گرا بر ایجاد حس لامکانی: مطالعه موردی پروژه نواب

حسین شکوئی^۱، جلال تبریزی^{۲*}

۱- استاد گروه جغرافیا، دانشگاه تربیت مدرس

۲- دانشجوی دکترای جغرافیا، دانشگاه تربیت مدرس

چکیده

این مقاله تأثیر نوسازی شهری فن‌گرا را بر ایجاد حس لامکانی مورد مطالعه قرار می‌دهد. نوسازی شهری فن‌گرا به نوعی نوسازی مدرنیستی اطلاق می‌شود که اساساً از بالا به پایین، اقتداری و غیرمشارکتی است و در آن، برنامه‌ریز به عنوان فردی حرفه‌ای و همه چیزدان تخریب واحدهای مسکونی را در مقیاس وسیع توصیه و تجویز و به جای آن فضاهای همانند و یکسان را برنامه‌ریزی و طراحی می‌کند. حس لامکانی به احساس عدم تعلق به مکان که ناشی از فقدان تنوع است اشاره دارد. این مقاله پس از مرور اجمالی تاریخ و تجربه نوسازی شهری، عناصر اصلی نوسازی شهری فن‌گرا را مشخص می‌سازد و تأکید می‌کند که علی‌رغم فاصله‌گیری نوسازی شهری در جهان خارج از گرایشهای اقتداری و فن‌گرا در کشور ما کماکان این نوع برنامه‌ریزی ادامه دارد و برنامه‌ریزی شهری صورت گرفته در منطقه نواب، مبین این نوع رفتار فن‌گرایانه است و بر ضرورت به رسمیت شناختن سهم و اعانت جغرافیای انسانگرا در برنامه‌ریزی شهری تأکید می‌کند. این مقاله همچنین یک الگوی روایی و رئالیستی را از فرایند تولید حس لامکانی ارائه می‌کند که در آن، رابطه و نقش برنامه‌ریزان فن‌گرا، ماشین سیاسی شهری و پیمانکاران ساختمانی در تولید حس لامکانی تبیین شده است. نتایج این مطالعه نشان می‌دهد که برنامه‌ریزی فن‌گرا در ایجاد حس لامکانی مؤثر است. چنانچه برنامه‌ریزی صورت گرفته غیر فن‌سالارانه و مشارکتی بود و روابط و ارتباطات اجتماعی و محلی را تحکیم و مردم ساکن را به اقامتی بیش از پنج سال ترغیب می‌کرد می‌توانست به جای ایجاد حس لامکانی محیطی مأنوس و مطلوب فراهم آورد و حس تعلق مکانی را تقویت کند.

کلید واژه‌ها: برنامه‌ریزی شهری فن‌گرا، حس لامکانی، مکان، فضا، حس تعلق به مکان

*نویسنده عهده دار مکاتبات





۱- مقدمه

این مقاله تأثیرات نوسازی شهری فن‌گرایانه را که در اقدام از بالا به پایین در جراحی شهری در مقیاس بزرگ خلاصه می‌شود بر مردم ساکن در منطقه نواب تهران مطالعه می‌کند. نوسازی شهری فن‌گرایانه نوعی برنامه‌ریزی مدرنیستی از بالا به پایین است که در آن، برنامه‌ریز به عنوان فردی فنی، حرفه‌ای و همه چیز دان، بدون مشارکت مردمی که مستقیماً از نوسازی مناطق مسکونی تأثیر می‌پذیرند و بدون توجه به احساسات و عواطف ساکنان محله‌های مسکونی، در مقیاس بزرگ، تخریب این محلات را توصیه و تجویز و به جای آنها فضاهای یکسان و همانند و فاقد اصالت تاریخی و فرهنگی را طراحی و اجرا می‌کند. این همانندی در دوران مدرن بیشتر به چشم می‌خورد و با فراگیرتر شدن سرمایه‌داری جهانی و ظهور پدیده جهانی شدن، تنوع مکانی به تدریج کمتر می‌شود. حس لامکانی به وجود مناظر نسبتاً یکسان و استاندارد شده‌ای اشاره دارد که نتیجه از دست رفتن تدریجی تنوع محلی است. این تنوع در جوامع سنتی و کمتر صنعتی شده بیشتر مشهود است.

در سه دهه اخیر، جغرافیدانان انسان‌گرا به مطالعه پدیده حس لامکانی پرداخته‌اند که بارزترین آنها ادوارد رلف^۱ جغرافیدان کانادایی است. رلف با الهام از هایدگر استدلال می‌کند که وجود معنا ناشی از تنوع مکانی است و در جهان مدرن از دست رفتن تنوع مکانی، نشانه‌ای است از فقدان معنا در مقیاس وسیع. وی اضافه می‌کند که رفتارها و طرز تلقیهای اصلی که مولد «حس مکان» است به شکل عمده به وسیله رفتارها و طرز تلقیهای «بدلی» و غیراصیل جایگزین شده است. نوسازی شهری در جهان برای بیش از سه دهه به دلایل تبعات انسانی و روانی و اجتماعی دیگر به تخریب واحدهای مسکونی قدیمی در مقیاس عظیم که از آن به عنوان «توسعه مجدد» یاد می‌شود، نمی‌پردازد. با وجود این، شهر تهران شاهد تخریب منطقه نواب در فرایند نوسازی شهری و پروژه جدیدی است که بنا به اهداف اعلام شده از سوی برنامه‌ریزان و مقامات شهری به منظور ایجاد یک محیط شهری مطلوب و مأنوس، برنامه‌ریزی، طراحی و اجرا شده است. به نظر می‌رسد که این پروژه می‌تواند به عنوان نمونه‌ای از فرایند ایجاد حس لامکانی در میان کاربران و ساکنان مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد. مسأله اصلی این مقاله این است که پروژه نوسازی شهری نواب تهران تا چه میزان در ایجاد حس تعلق به مکان یا بالعکس حس لامکانی تأثیر داشته است؟ سؤالات



فرعی تحقیق بدین قرارند:

- پروژه فعلی تا چه اندازه نوسازی نواب در تحکیم تعلقات مکانی و جلب رضایت ساکنان این پروژه موفق بوده است؟

- پروژه مذکور تا چه میزان ساکنان فعلی را به اقامتی بیش از پنج سال در مکان جدید ترغیب کرده است؟

- پروژه نوسازی نواب تا چه میزان توانسته است محیطی مأنوس و مطلوب برای ساکنان و کاربران فراهم آورد؟

- پروژه فعلی تا چه میزان در تحکیم روابط اجتماعی محلی موفق بوده است؟

به طور کلی هدف از نوشتن این مقاله، حساس کردن برنامه‌ریزی شهری و طراحی شهری در کشور نسبت به نظریه و مکان جغرافیایی است. این حساس نبودن به شکل عمده ناشی از ماهیت فن‌گرا و نارساییهای آموزشی در کشور ما است. از آنجا که «جا» به عنوان جزئی مهم از حس هویت ما عمل می‌کند، حساس کردن برنامه‌ریزی شهری نسبت به ایجاد حس جا و حس تعلق به مکان و عوالم زندگی مردم محلی در پروژه‌های نوسازی شهری و همچنین کمک به منطقی کردن و قانونمند کردن فرایند نوسازی شهری در کشور از دیگر اهداف این مقاله است.

۲- ادبیات مسأله

حجم ادبیاتی که مستقیماً به رابطه نوسازی شهری و ایجاد حس لامکانی پرداخته باشد بسیار ناچیز است؛ بدین معنا که می‌توان مطالعات ذی‌ربطی را درباره برخی موضوعات پیرامونی مانند توسعه مجدد، پدیده اعیان‌نشین شدن و ذی‌نفعان اصلی نوسازی شهری یافت که به طور غیرمستقیم به موضوع تأثیرات اقتصادی، انسانی و اجتماعی نوسازی شهری می‌پردازند. به همین شکل، ادبیات مربوط به حس لامکانی پس از رساله پایه‌ای ادوارد رلف کمتر به رابطه بین نوسازی شهری فن‌گرا و ایجاد حس لامکانی پرداخته است. این مقاله گامی جهت رفع این نارسایی است.

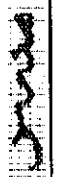
ادبیات موجودی را که به نحوی به موضوع این مقاله مربوط می‌شود می‌توان از دو جنبه مورد بررسی قرار داد. دسته اول ناظر بر عوامل مؤثر در تولید حس لامکانی است و دسته دوم ناظر به تأثیرات نوسازی شهری، نویسندگان متعدد عوامل گوناگونی را مولد حس لامکانی دانسته‌اند. در ادبیات موجود عواملی مانند حکومت‌های مرکزی [۱]، فرایند جهانی شدن



[۲]، فرایند عام سرمایه‌داری جهانی [۳]، ارتباطات و وسایل ارتباطی [۴]، نوگرایی و سبک بین‌المللی معماری و به تبع آن معماران مدرنیست [۵]، جغرافیای کاربردی یا جغرافیسم مترادف با برنامه‌ریزی شهری مبتنی بر مکتب فضایی [۱]، گسترش تکنولوژی و اصالت عقلانیت فنی، تولید انبوه [۵] و مکان‌سازی کاپیتالیستی و کالایی‌کردن فضای شهری [۳]، همه از عوامل تولید حس لامکانی قلمداد شده‌اند. این مقاله استدلال خواهد کرد که همه این عوامل فی حد ذاته و به خودی خود نمی‌توانند در ایجاد حس لامکانی مؤثر باشند، بلکه از طریق تفسیر و اقدامات عوامل انسانی که به طور مستقیم در تغییر محیط مصنوع دخالت دارند این نقش را ایفا می‌کنند. هر نوع نوسازی شهری نیز در ایجاد حس لامکانی دخیل نیست، بلکه نوع خاصی از نوسازی شهری در به وجود آمدن حس لامکانی دخالت دارد که آن را در این مقاله «نوسازی شهری فن‌گرا» خوانده‌ایم. از آنجا که ادبیات موجود به شکل مستقیم برنامه‌ریزی شهری فن‌گرا را به حس لامکانی ربط نداده است، لذا ضروری بود تا تاریخ نوسازی شهری مرور شود و شکل خاصی از برنامه‌ریزی که در این مقاله فن‌گرا خوانده شده است مشخص گردد و سپس ادبیات موجود در باره حس لامکانی مورد مطالعه قرار گیرد.

ادبیات موجود درباره تأثیرات نوسازی شهری به دو دسته تقسیم می‌شود. دسته اول این تأثیرات را به دلیل جایگزین‌شدن طبقات متوسط به جای اقشار فقیرتر مثبت قلمداد می‌کند. این ادبیات به طور عمده ناظر بر مطالعه پدیده اعیان نشین شدن^۱ است و دسته دوم این تأثیرات را به دلایل اجتماعی منفی می‌داند (هارتمن، ۱۹۷۴؛ فریدلند، ۱۹۸۲). دسته اول به دنبال تشویق رشد اقتصادی در نواحی درون شهری است و مشوق اقشار مرفه‌تر به اسکان در نواحی فرسوده مورد نوسازی است که این امر از طریق بهبود محیط کالبدی صورت می‌گیرد. چنین استدلال می‌شود که فواید رشد اقتصادی به تدریج از محیط مورد بازسازی، نصیب اقشار کمتر مرفه که همان ساکنان سنتی نواحی فرسوده هستند خواهد شد. از سوی دیگر، دسته دوم استدلال می‌کند که خط مشی شهری باید بر توزیع مجدد فرصتها یا منابع تمرکز کند و این فرصتها و منابع را مستقیماً در اختیار اقشار کمتر مرفه و محروم قرار دهد.

طبق ادبیات موجود، تأثیرات نوسازی شهری را می‌توان از چند جنبه مورد ارزیابی قرار داد: یکی طبق پیامدهای آن برای اقشاری که خانه و کاشانه خود را در نتیجه نوسازی شهری از دست می‌دهند و مجبور به نقل مکان می‌شوند و دیگری طبق پیامدهای آن برای اقشاری که



در فضاهای ایجاد شده و جدید سکنی می‌یابند. ادبیات موجود، پیامدها را برای دسته اول منفی و برای دسته دوم مثبت فرض می‌کند. نظر به هزینه‌های اجتماعی و اقتصادی سنگین پروژه‌های نوسازی شهری خصوصاً در کشورهای جهان سوم، ارزیابی این نوع پروژه‌ها با تکیه بر الگوی رئالیستی فرایند توسعه شهری که نقش عوامل انسانی و ساختاری و تعامل آنها را بر یکدیگر لحاظ می‌کند، یک ضرورت است. این نوع مطالعات باید در جهان سوم تداوم یابد و تأثیرات نوسازی شهری بر هر دو گروه مورد بررسی قرار گیرد. استدلال می‌شود که نوسازی شهری فن‌گرا برای هر دو قشر (اقشاری که خانه و کاشانه خود را از دست می‌دهند و همچنین اقشاری که در فضاهای جدید سکنی می‌یابند) منفی است و محیط مانوس و مطلوبی را برای اسکان و زندگی فراهم نمی‌آورد و حس تعلقی به منطقه مسکونی جدید ایجاد نمی‌کند؛ یعنی در هر دو قشر، حس لامکانی ایجاد می‌کند. بدین ترتیب این رساله نظریه ادوارد رلف را در پروژه نواب تهران مورد آزمون قرار می‌دهد و به علاوه آن را در یک الگوی رئالیستی فرایند توسعه قرار می‌دهد؛ الگویی که در آن، سطح تجربی (پروژه نواب و عکس‌العمل مردم نسبت به آن) در پرتو سطوح واقعی و بالفعل (تعامل محیط سیاسی - اقتصادی و اجتماعی - فرهنگی با عوامل انسانی) مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد.

۳- مسائل اساسی در نوسازی شهری

نوسازی شهری می‌تواند در سطوح مختلف بر محیط شهری تأثیر بگذارد. حفظ هویت شهری، حفظ محیط زیست و محیط طبیعی و اشکال قدیمی کالبدی که به شهر هویتی منحصر به فرد می‌بخشند و نیز ملاحظات روانی و اجتماعی و ملاحظات فرهنگی باید در هر نوسازی شهری مردمی مورد نظر و دقت قرار گیرند. نوسازی شهری نه تنها شکل کالبدی محیط شهری را دستخوش تغییر می‌کند، بلکه همچنین نحوه‌ای را که شهر مزبور به تصور می‌آید و تجربه می‌شود تغییر می‌دهد. نوسازی شهری همچنین روابط احساسی و روانشناختی بین انسانها و مکانهای شهری را تغییر می‌دهد [۶، ۷]. نوسازی شهری به شکل آمرانه و از بالا به پایین اساساً برهم زنده تنوع آلی در محیط مصنوع است و تنوع در تمامی سطوح برای ایجاد یک محیط زنده شهری امری اساسی است و باید از طریق نوسازی شهری تشویق شود. به نظر می‌رسد که تنوع و تداوم، عناصر اصلی محیط شهر هستند که باید در فرایند نوسازی شهری حفظ و نگهداری شوند. با وجود این، در چند دهه اخیر عوامل متعددی از جمله ظهور و اوجگیری سبک بین‌المللی معماری، هویت منحصر به فرد و اصالت محلی را با تهدید مواجه





کرده است و شهرها در بسیاری از نقاط جهان به شکل فزاینده به تدریج همسان و همانند می‌شوند. محترم شمردن هویت محله و شهر در فرایند نوسازی شهری، شهرها را از پدیده حس لامکانی که به اعتقاد ناظران بسیار ناشی از عوامل متعدد و از جمله سبک بین‌المللی معماری و ارزشهای فرهنگ مصرف انبوه است نجات خواهد داد [۶، ۸]. با وجود این، شهر در عین حفظ تنوع باید در یک کلیت تام به تصور آید؛ یعنی وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت باید در نوسازی شهری مدنظر قرار گیرد. مسأله مهم دیگر، ضرورت رعایت مسائل و ملاحظات محیطی است. حفظ محیط طبیعی و مصنوع و حفظ اشکال قدیمی کالبدی، که به شهر هویتی منحصر به فرد می‌بخشند، برای احساس تعلق به مکان و حفظ سرزندگی آن اساسی است، زیرا بخشهای قدیمی شهر بخشی از خاطره جمعی مردم آن شهر به حساب می‌آیند به اعتقاد لوئیس مامفورد:

زمانی که با تغییر محیط کالبدی به زندگی شهری زیربنا و مبنای جدیدی می‌دهیم، باید طبیعت تاریخی شهر را درک کنیم و کارکردهای اولیه، ثانویه و آتی را از هم تمیز دهیم. ملاحظات اجتماعی و روانی از مهم‌ترین مسائل در نوسازی شهری مردمی است. خصوصاً حفظ سلامت اجتماعی و روانی افرادی که مجبور به نقل مکان می‌شوند و بالاجبار باید زندگی خود را در مکانی ناآشنا از نو از سر بگیرند امری حیاتی است. به اعتقاد نوزیک، در کل ارتباطات جدید اجتماعی که بخشی از سلامت روانی است به آسانی در پروژه‌های مسکونی بزرگ مقیاس شکل نمی‌گیرد و آن دسته از پروژه‌های نوسازی که به هزینه‌های اقتصادی، اجتماعی و به خصوص روانی نقل مکان ساکنان توجه لازم و کافی ندارند معمولاً پروژه‌های موفقی نیستند. در پروژه‌های ناموفق نوسازی شهری شاهد از دست دادن تماس با محیط آشنایی هستیم که مردم با آن از نظر روحی و احساسی وابسته‌اند و نسبت به آنها تعلق خاطر دارند.

در نوسازی شهری مردمی ملاحظات فرهنگی نیز باید مورد توجه و دقت قرار گیرد، زیرا یک فرهنگ شهری در محیط مصنوع و محیط اجتماعی از طریق معماری، طراحی شهری و برنامه‌ریزی شهری تداوم می‌یابد. محور تدریجی مظاهر کالبدی و اجتماعی هر فرهنگ که در نوسازی شهری فن‌گرا متداول است می‌تواند به افول فرهنگی منجر شود. خلاصه آنکه حفظ سلامت فرهنگی و روانی و اجتماعی و حفظ محیط طبیعی باید در نوسازی شهری مدنظر قرار گیرد. لذا نوسازی شهری باید اساساً فرایندی جامع و همه‌جانبه باشد و همه چیز را در مسائل کالبدی خلاصه نکند.



۴- عناصر اصلی نوسازی شهری فن‌گرا

نوسازی شهری فن‌گرا چه شاخصه‌هایی دارد. این نوع از برنامه‌ریزی اساساً منکی بر ایدئولوژی برنامه‌ریزی است. اولاً برنامه‌ریز در آن، شهر را به عنوان یک شیء و یک ظرف تصور می‌کند که شامل تعدادی از عناصر کالبدی است که در کنار هم قرار می‌گیرند. ثانیاً در این نوسازی برنامه‌ریز، فردی حرفه‌ای و همه چیز دان است. این ادعا البته از سوی ایوانز قویاً رد شده است و به اعتقاد لارسون و همچنین وایلدینگ این شاخص از بارزترین مشخصه‌های برنامه‌ریزی تکنوکراتیک است. برنامه‌ریز، در نوسازی شهری فن‌گرا اساساً مشغول خلق و کنترل یک زیربنای ادراکی و فنی است و توسل به ادعای تخصص حرفه‌ای و علمی و فنی از عواملی است که از مشارکت مشروع شهروندان در تصمیم‌گیریها می‌کاهد.

از دیگر خصیصه‌های نوسازی شهری فن‌گرا، برداشت فضایی از شهر است و برنامه‌ریز در این نوع نوسازی، روابط مکانی و اجتماعی در شهر را قابل تقلیل به روابط فضایی می‌داند. شاید پارک در اوایل قرن بیستم بنیانگذار این نحوه نگرش باشد. به اعتقاد پارک: چنانچه تمام روابط اجتماعی را در شهر به روابط فضایی تقلیل دهیم می‌توانیم منطق بنیادین علوم کالبدی را نسبت به روابط انسانی به کارگیریم.

خصیصه دیگر نوسازی شهری فن‌گرا، تمایلات غیردمکراتیک و اتوکراتیک رفتاری غیرمردمی در پرداختن به مسایل شهری است. برنامه‌ریزان فن‌گرا، اساساً تمایلی به مشارکت مردمی در فرایند نوسازی شهری ندارند. این برنامه‌ریزان با این ادعا که همه چیز دان هستند یا حداقل تا آنجا که به محیط مربوط می‌شود نسبت به دیگران اطلاعات وسیعتری از نظر سلسله مراحل قانونی و محتوای برنامه‌ریزی شهری دارند، در پشت درهای بسته طرحهای خود را ارائه می‌کنند. فضا و مکان در این نوع برنامه‌ریزی کالایی مصرفی است و آنها مشغول تولید فضا هستند و همان‌طور که گیدنز (۱۹۷۹) و دانکن (۱۹۸۹) تأکید کرده‌اند با خدمت به افراد و اقشار قدرتمند جامعه، محیط مصنوع را جهت بیان و حفظ قدرت سیاسی و اجتماعی آنها دستکاری می‌کنند و همکاری نزدیکی با صاحبان سرمایه دارند.

اما شاید مهمترین خصیصه نوسازی شهری فن‌گرا، رفتاری پاتالوژیک با شهر و محلات و مناطق شهری است که اساساً در تخریب و پاکسازی و جراحی شهری بزرگ مقیاس در اولین فاز نوسازی شهری، یعنی فاز توسعه مجدد به منصف ظهور رسید، که در رابطه مستقیم با تعصب کالبدی است. این امر بی‌توجهی یا کم‌توجهی به تاریخ و به عبارت بهتر میل به



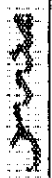


حذف تاریخ است. تاریخی مبتنی بر توسعه ناعادلانه و ناموزون که در جراحی مناطق شهری به عنوان بخش یا بخشهایی مریض از کالبد شهر صورت می‌پذیرفته است، یعنی پرداختن به معلول به عوض علت. از سوی دیگر، جراحی شهری در مقیاس بزرگ و کوچک و حذف یکباره مناطق فرسوده یکی از نتایج رویکرد به شهر به عنوان یک اثر هنری و از آثار نظر زیبایی شناسانه به شهر و از دیگر سو ناشی از ضعف دانش نظری و ضعف شناخت مکانی از شهر و تصور و تقلیل جا و مکان جغرافیایی به عنوان فضا و آنهم مادی کردن فضا و صرفاً درک کالبدی از آن بوده است. این اقدامات را باید به منزله تلاش سرمایه‌داری برای حذف خاطره و خاطرات انسانی از بی‌عدالتی فرایند انباشت سرمایه در مناطق شهری دانست [۲].

ضعف بینش عمیق فلسفی و پیروی آگاهانه و ناخودآگاهانه از مکتب تحصیلی، علم محوری و عقلانیت فنی در نوسازی شهری به خوبی مشهود است. لازم به تذکر است که رویکرد به محیط با تکیه بر مکتب تحصیلی تلویحاً به معنای کنترل فنی است. این نوع رویکرد اساساً با ایدئولوژی فن محوری مترادف است که مبتنی بر تجربه حرفه‌ای و حرفه‌گرایی است و خود را عقلانی، بی‌طرف و کارا می‌انگارد، اما در واقع، جاهل و نخبه‌گرا است و به ارزشهای اثباتی «علم‌عینی» و دخالت‌مداری اعتقاد دارد.

۵- برنامه‌ریزی شهری در ایران

اگر چه بیانی در خور و کامل، آن‌طور که تاریخ و چارچوب فکری حاکم بر برنامه‌ریزی شهری معاصر در ایران را تحت پوشش قرار دهد از حوصله این مقاله خارج است، اما مرور اجمالی آن ضروری است. برنامه‌ریزی شهری در ایران از نظر آموزشی، اساسی وارداتی داشته و در دانشکده هنرهای زیبا در کنار معماری توسط مهندسان معمار و عمران که عمدتاً در وزارت کشور وقت شاغل بودند شروع شد (تبریزی، ۱۳۸۲) و از این رو، چارچوب حاکم بر آن دانشکده را که مبتنی بر مکتب هنری بوزار فرانسوی است حفظ کرده است. اولاً تأکید بر مقوله‌ای آموزشی به نام «مهندسی شهرسازی» می‌شود که چنین نامی به عنوان یک رشته یا گرایش آموزشی در محافل دانشگاهی در خارج از کشور موجود نیست. ثانیاً در برنامه آموزشی تأکید بر «حرفه‌ای‌گری» و «علم و هنر» شهرسازی می‌شود. در حال حاضر ادعای حرفه‌ای‌گری اعتباری ندارد و تأکید سنتی بر «علم و هنر» در برنامه‌ریزی شهری یا طراحی شهری که در ایران «شهرسازی» خوانده می‌شود دیگر موجه نیست. تأکید بیش از حد



بر برنامه‌ریزی کالبدی و تأثیر آن در تغییر رفتار انسان، بخش عمده‌ای از فعالیت‌های آموزشی «مهندسی شهرسازی» را تشکیل می‌دهد و ثالثاً از پذیرش سهم جغرافیا و جغرافیدانان در بسط برنامه‌ریزی شهری طفره می‌رود.

با وجود این شاید مهمترین مسأله‌ای که در مورد وضعیت فعلی برنامه‌ریزی شهری در کشور به چشم می‌خورد، بیش از هر چیز، ضعف دانش نظری نسبت به شهر است. متأسفانه کماکان این باور در محافل برنامه‌ریزی در کشور حاکم است که برنامه‌ریزی شهری رشته‌ای عملی است که در درون آن، دانش نظری از مهارت‌های روزمره اهمیت کمتری دارد. واقعیت آن است که برنامه‌ریزی شهری در ایران از نظر دانش نظری در دوره پیش مدرن - شبه‌مدرن گام برمی‌دارد. این دوره، دوره‌ای است متکی بر علم محوری و استقبال از روش‌های کمی، اگر چه برنامه‌ریزی شهری در ایران مهارت زیادی در استفاده از روش‌های کمی ندارد. پذیرش پوزیتیویسم و روش‌های علمی متکی بر عقلانیت فنی و اخیراً نگرش سیستمی از خصایص برنامه‌ریزی شهری در ایران است. این رشته در ایران هنوز با نظریه انتقادی آشنا نشده و به هنگام عمل، دانش نظری کمی نسبت به سهم جغرافیای انسان‌گرا در برنامه‌ریزی شهری دارد، یعنی با مکاتب مطرح در این گرایش انتقادی مانند پدیدارشناسی و هرمنوتیک، و نظریه پردازان اصلی آن مانند ادموند هوسرل، هایدگر و گادامر یا نا آشنا است و یا آشنایی بسیار کمی دارد و به عبارت بهتر به نوعی از پراگماتیسم که کالبدی بی‌روح را بر شهرهای ما حاکم کرده دچار است. این عمل زندگی که همه چیز را در ساختن و در کالبد می‌بیند، باید به عنوان یک بیماری تلقی شود، زیرا شهر در نظر سردمداران این عمل زندگی، مقوله‌ای از نوع «ساختن» است. از همین رو است که کلمه «سازی» در کنار شهر قرار می‌گیرد و عبارت «شهرسازی» را که ظاهری عامیانه، مأنوستر و شاید فریبنده‌تر از «برنامه‌ریزی شهری» یا طراحی شهری دارد جایگزین آن می‌کند.

در کشور ما تعداد برنامه‌ریزانی که به لحاظ فلسفی و نظری با مبانی سرمایه‌داری و نئولیبرالیسم مخالفند کم نیست. با وجود این در عمل، بدنه برنامه‌ریزان شهری در کشور با مکان‌سازی سرمایه‌داری کنار آمده‌اند که این البته همه مسئولیت را متوجه آنان نمی‌کند، یعنی مدیریت شهری به جد مشغول مکان‌سازی سرمایه‌داری است و خود مشوق مکانیسم‌های بازار و زمین بازی است. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، زمین و مسکن هر دو به عنوان کالا مبادله شده و می‌شود و در این مسیر، برنامه‌ریزان شهری که در تشکیلات موسوم به مهندسین مشاور و انجمن‌های صنفی گوناگون متشکل هستند با مدیریت شهری و





بالاخر در نوعی تبانی، مشوق فرایندهای سرمایه‌داری در کشور بوده اند که یکی از آنها، اقدامات نوسازی شهری است. در این تشکیلات مهندسی حتی زمانی که به مطالعات منطقه‌ای و آمایش سرزمین پرداخته می‌شود، حتی یک جغرافیدان حضور ندارد و اگر تلاشی برای انتصاب یک متخصص برای این مهم به عمل آمده باشد، یک جامعه‌شناس یا روانشناس محیطی عهده‌دار آن شده که این دو متخصص نیز به معنای تام کلمه برای وظیفه آمایش سرزمین مناسب نیستند.

۶- حس لامکانی

حس لامکانی به احساسی فزاینده در بین مردم اطلاق می‌شود که ناشی از همانند شدن و یکسان و شبیه شدن جاها و مکانهای شهری است. این حس نتیجه از دست‌رفتن تدریجی تنوع و رنگارنگی مکانها است و اول بار در ادبیات جغرافیایی و شهری به شکل متقن و نظری از سوی ادوارد رلف جغرافیدان کانادایی مورد توجه و بررسی قرار گرفت [۱]. حس لامکانی را نیز می‌توان با حس متضاد آن شناخت و آن به معنای متنوع بودن مکانها و همچنین حس تعلق به مکان سکونت و داشتن احساس دل‌بستگی به آن محل سکونت است. در ادبیات روانشناسی اجتماعی پذیرفته شده است که حس تعلق به مکان، رابطه مستقیمی با طول مدت اقامت در آن مکان دارد و زندگی دائم در یک مکان به مدت حداقل پنج سال باعث احساس تعلق به آن مکان می‌شود. به عبارت دیگر، زمانی، که خانواده‌ای حداقل پنج سال در یک مکان خاص سکونت اختیار کند تعلق خاطر نسبت به آن مکان دارد. ایجاد حس لامکانی از الزامات فلسفه نئولیبرال است و اساس این فلسفه، فلسفه‌ای لامکان است.

۷- عوامل مؤثر در ایجاد حس لامکانی

چه عواملی در ایجاد حس لامکانی مؤثرند؟ ادبیات موجود، عواملی مانند فناوری و عقلانیت فنی را از عوامل عمده ایجاد حس لامکانی دانسته‌اند. از این رو برنامه‌ریزی شهری خود به عنوان تحمیل نوعی عقلانیت فنی قلمداد شده است. حکومت‌های مرکزی به دلیل تحمیل مقررات و قوانین یکسان بر محیط مصنوع و مسکونی در مناطق گوناگون، در ایجاد فضاها و مکانهای یکسان مؤثر بوده‌اند. ارتباطات و وسائل ارتباطی از عوامل دیگر ایجاد حس لامکانی هستند و در این باره گفته شده است که وسائل ارتباطی ذائقه محلی و بومی را در انتخاب مصالح معماری کمرنگ کرده، نوعی زیبایی‌شناسی غیربومی را بر محیط‌های بومی تحمیل کرده‌اند.



سبک بین‌المللی معماری نیز به دلیل بی‌توجهی به تاریخ و ساده و یکسان‌سازی فضاها در ایجاد حس لامکانی مؤثر بوده و این مهم را از طریق معماران و برنامه‌ریزان نوگرا و فن‌گرا انجام داده است. به اعتقاد رلف حتی اگر جغرافیای کاربردی با تکیه محض بر مکتب فضایی به کار برده شود، یعنی بر این دیدگاه تأکید کند که مردم باید در فضای جغرافیایی به شکل عقلانی رفتار کنند و اینکه شهرها و صنایع و مسیرهای حمل و نقل باید به کارترین شیوه مرتب شوند، مولد حس لامکانی است. رلف این نگرش نسبت به جغرافیای کاربردی را جغرافیسم خوانده است. جغرافیای کاربردی زمانی که به این طریق به عنوان مبنایی برای برنامه‌ریزی شهری مورد استفاده قرار می‌گیرد، متمایز بودن و منفرد بودن اجتماعات و مکانها و جاها را کاهش خواهد داد. به همین لحاظ، جغرافیسم مشتمل بر حاکم کردن و تحمیل اصول کلی بر چشم اندازهای خاص و مشخص است و مولد همانندی و یک‌شکلی و لذا حس لامکانی از این رو، برنامه‌ریزی متکی بر جغرافیسم و مکتب فضایی و اثبات‌گرایی در ایجاد حس لامکانی دخیل بوده است.

هایدگر، نفوذ فزاینده عقلانیت تکنولوژیک، کالایی کردن ارزشهای بازار، انباشت سرمایه در درون زندگی اجتماعی و فشرده‌شدن فزاینده زمان - فضا را از عوامل تولید لامکانی دانسته است [۲، ص ۳۰۲؛ ۹، ص ۱۵۶]. هایدگر، رلف، انتریکین و جانستون همگی تکنولوژی را یکی از عوامل تولید مکانها، فضاها و مناظر یکسان و همانند دانسته‌اند و به این ترتیب به تکنولوژی، منزلت علی در ایجاد حس لامکانی داده‌اند. اما این چنین منزلتی برای تکنولوژی ضرورتی ندارد. تکنولوژی البته در تولید انبوه فضاها و مکانهای جدید و مشابه و همچنین تخریب فضاها و جاهای سنتی و مناظر قدیمی مؤثر بوده است، اما این تأثیر را بیشتر از جنبه سهل‌تر کردن و تسریع فرایند تخریب و جایگزینی ایفا کرده است. مناطق فرسوده شهری را البته با بولدوزر می‌توان سریع‌تر خراب کرد و البته این تخریب به وسیله چکش و پتک نیز می‌توانسته است صورت بپذیرد، اما با آهنگی کندتر. ریشه مشکل در جایی دیگر است، یعنی در تفکر و تفسیر عامل انسانی از ساختارها و از سازوکارهایی که به کار می‌گیرد، که در اینجا ساختار همان نظام سرمایه‌داری و یکی از سازوکارها تکنولوژی است. یعنی این عامل انسانی است که نسبت به تکنولوژی و سبکهای گوناگون آگاهی کسب می‌کند و با آنها رابطه برقرار می‌کند و در مورد مزیتها و سودمندیها و میزان نزی ربط بودن آنها در رویارویی با مسائل خاص و حل مشکلات خاص در دوران معاصر تصمیم می‌گیرد و با تکیه بر این انبان دانش، آنها را در محیطهای بومی به کار می‌بندد.



۸- چارچوب نظری

هرگونه بحث و نظر درباره لامکانی، خواه ناخواه با مفاهیم مکان و فضا در انواع مطلق، نسبی و رابطه‌ای آن مربوط می‌شود و از این رو، این مفاهیم به طور خلاصه و در خور این مقاله مرور شده‌اند. در برنامه‌ریزی شهری به شکل عمده مفهوم فضای مطلق مورد استفاده بوده و فضای نسبی کمتر مورد شناسایی و استفاده بوده است. برنامه‌ریزی شهری اساساً با مفهوم فضای رابطه‌ای آشنایی بسیار کمی دارد. این مفاهیم به ترتیب ناظر بر برداشت ابتدایی و مکانیکی از فضا تا برداشتهای پویا، متکامل‌تر و ژرف‌تر نسبت به فضا است. فضای مطلق در جغرافیا به معنای فضای هندسی و یکنواخت است که به شکل عمده در برنامه‌ریزی فن سالارانه دوران پس از جنگ جهانی دوم ظهور کرد. فضای نسبی بنا به تعریف جنسن، به معنای موقعیت و فاصله بین پدیده‌های مختلف است [۴، ص ۲۲۶]. مفهوم فضای رابطه‌ای اول بار به شکل اجمالی از سوی دیوید هاروی [۲] و سپس به شکل مبسوط از سوی رابرت دیوید سک در کتاب «مفاهیم فضا در تفکر اجتماعی» مطرح شد [۱۰] و اخیراً در کتاب «انسان موجودی جغرافیایی» از سوی وی بیشتر بسط یافته است (Sack, 1997). مفهوم «فضای رابطه‌ای» خصوصاً در درک پدیده رو به گسترش لامکانی بسیار مهم است. به اعتقاد وی، فضا و جا اجزایی لاینفک از وجود و هستی ما در عالم هستند. ما با سایر مردم و با محیط کالبدی از طریق فضای رابطه‌ای ارتباط برقرار می‌کنیم. بنابراین فضای رابطه‌ای به شکل آگاهانه یا ناآگاهانه در مقاصد و اعمال ما مستور است. فضای رابطه‌ای در فرایندهای فعال برقرار کردن و تحکیم روابط و معانی حائز اهمیت حیاتی است.

مفهوم فضای رابطه‌ای بنا به اعتقاد جنسن (۱۹۹۱)، رلف (۱۹۷۶) و سک (۱۹۹۹) مظهر و مبین و نماد جنبه‌های اساسی «وجود در عالم» است. مکان یا به عبارت دقیقتر، مکان جغرافیایی، بنا به اعتقاد رونالد جان جانستون، شامل محیط و بستر طبیعی، محیط مصنوع و کالبدی و مردم است. به این ترتیب، مکان برخلاف نظر و اقدامات برنامه‌ریزان مدرنیست چیزی فراتر و پیچیده‌تر از فضا است و صرفاً یک کالبد نیست؛ یعنی با تاریخ و روابط اجتماعی و عالم زندگی مردم و احساسات آنها مربوط است. مکان با زندگی، ارزشها، مقاصد و معنایی که انسان به پدیده‌ها می‌بخشد عجین است.

یک منطقه شهری، یک مکان جغرافیایی است و به همراه خود، رفتارها و روابط واسطه شده به شکل نهادی را دارد که مهم‌ترین آنها تاریخ آن منطقه شهری به عنوان بخشی از



ساختار فضایی شهر است. بر این اساس، پدیده لامکانی اساساً پدیده‌ای لازم‌ان و غیر تاریخی است. انسان که در این عالم غریب است در مکان هبوط خود بر روی کره زمین بر علیه غریبی خویش، مبارزه می‌کند و می‌کوشد با ایجاد معنا در مکان اسکان خویش، غریبی و غربتش را التیام دهد. جهان، ساختاری از روابط معنادار است که در آنها فرد وجود دارد و دنیایی است که وی آن را به سهم خود خلق می‌کند. هایدگر سه جنبه از جهان را از هم تمیز می‌دهد که برای مقاله حاضر دارای اهمیت است: کالبدی، اجتماعی و ذهنی. ما می‌توانیم به پیروی از سک این سه جنبه را به قلمروهای طبیعت، روابط اجتماعی و معنا متصل سازیم. از آنجا که مکان بخشی لاینفک از وجود ما در جهان است، فضای رابطه‌ای انفرادی ما مبنای اعمال ما است. به منظور درک چگونگی تأثیر این فضای رابطه‌ای بر وجود بشر و شدن بشر در جهان باید نحوه‌ای را مطالعه کنیم که مردم با وضعیتهای خاص خود رو به رو می‌شوند که لازمه این امر به کار گرفتن روشهای کیفی است.

۹- پدیدار شناسی و مکان

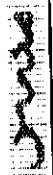
ادوارد رلف، جغرافیدان کانادایی اولین کمک مهم را در بسط نظریه پدیدار شناسانه نسبت به مکان ارائه کرده و هم او، همان طور که در بالا ذکر شد، واضع نظریه حس لامکانی است (رلف ۱۹۷۶). وی تأکید می‌کند که اساساً جغرافیا مبنایی پدیدارشناسانه دارد و شناخت مکان هنگامی میسر است که از دیدگاهی پدیدار شناسانه مورد مطالعه قرار گیرد. از دیدگاه پدیدارشناسان، اگر چه هیچ چیزی بدیهی‌تر از فضا نیست، اما زمانی که فضا مبدل به مکان می‌شود، شناخت آن به آسانی میسر نیست، زیرا با زیست جهان مردم عجین می‌شود. رلف در ارائه نظریه حس لامکانی خود ملهم از هایدگر بوده و کمک مکتب پدیدار شناسی به نظریه جغرافیایی از طریق وی و تنی چند از جغرافیدانان پدیدارشناس مانند بی‌فو توان و آن بوتیمر میسر شده است. لذا شایسته است تا برخی از مفاهیم موجود در پدیدارشناسی هایدگر را که مربوط به مکان و حس لامکانی می‌شود به اختصار مرور کنیم.

هایدگر، مکان را کانون وجود می‌داند. به اعتقاد وی، جا یا مکان، حقیقت وجود است. وی مفاهیمی مانند مراقبت کردن^۱ ذخیره کردن^۲، از بیرون و از درون نگرستن، زیست جهان^۳ و



مسکن و اسکان را در رابطه با مکان مطرح کرده است. به دنبال او یی فو توان به پیروی از رایت مفهوم تقوای زمین^۱، و عشق به زمین^۲ را بسط داده‌اند که هریک از این مفاهیم به اختصار و در خور این مقاله تعریف می‌شوند.

به اعتقاد هایدگر شایسته است طبیعت را مورد مراقبت قرار دهیم. برای این منظور باید توجه کرد که مکان کانون حقیقت وجود در عالم و در طبیعت است و عشق به مکانها و عشق به زمین، کیفیتی نادر و بس احساسی‌اند و به هنگام و قبل و بعد از پرداختن به مسائل شهری و از جمله برنامه‌ریزی برای یک منطقه شهری و یا نوسازی شهری باید مراقبت از زمین را مدنظر قرار داد، زیرا مکان و معانی محیطی جدا نشدنی‌اند. به عبارت دیگر به راحتی نمی‌توان محیط کالبدی را به یکباره تغییر شکل داد. به شکل عمده پدیدارشناسان دو مفهوم بنیادین را درباره نسبت و رابطه‌ای که انسان با مکان برقرار می‌کند مورد توجه قرار داده‌اند که یکی مفهوم «فضای زندگی شده»^۳ است که به اعتقاد پدیدارشناسان، فضایی است که یک شخص در آن به شکل معمول و متعارف زندگی می‌کند و سکنی می‌گزیند و محیطی است از اشیاء و جاها یا مکانهای آشنا. مفهوم دیگر «زیست جهان» است که بستر فضایی - زمانی زندگی روزمره هر شخص را توصیف می‌کند و در اصل طرز برخورد و رفتار طبیعی آدمی است که به معنی مجموع دخالت و درگیری عادی آدمی با عالم جغرافیایی است که در آن، وی معمولاً هستی روزمره خود را دنبال می‌کند. بنابراین زیست جهان مبین شکلی از عالم مفروض^۴ است [۱۱، ص ۲۶۷]. طبق تعریف آن بوتیمر، زیست جهان یا «عالم زندگی» به معنای زمینه یا افق فضایی - زمانی زندگی روزمره است که به شکل فرهنگی تعریف می‌شود و کل دخالت مستقیم یک شخص با مکانها یا جاها و محیطهایی است که در زندگی معمولی و متعارف تجربه می‌گردد. در زیست جهان به پدیده‌های خارجی از طریق تجارب اشراقی ما و رابطه با آنها معنا داده می‌شود. فلسفه‌های پدیدارشناسی به پدیده‌های ظاهراً ناقابل زیست جهان، مثل تجربه و حس بدنی، بودن در این مکان یا آن مکان، مسکن و خانه من توجه می‌کنند که در علوم اثباتی به عنوان پیش فرض لحاظ شده‌اند، اما کمتر در این علوم مورد تحلیل قرار گرفته‌اند. از مطالب بالا چنین مستفاد می‌شود که زیست جهان در جغرافیای انسان‌گرا که در تحلیل، بیش از هر چیز دلمشغول درک مکانها و محیطها بدون مجزا کردن



1. Geopiety
2. Topophilia
3. Lived space
4. Taken for Granted World

محقق از موضوع مورد مطالعه است مفهومی بنیادین و حائز اهمیت بسیار است. بنابراین برنامه‌ریز شهری نباید از بیرون یک منطقه شهری را مورد مطالعه قرار دهد. از این دیدگاه مکانها، محیطها و اجتماعات «مناطق شایسته مراقبت» هستند. در جغرافیا مفهوم زیست جهان (عالم زندگی) باعث توجه به اهمیت زندگی روزمره و جغرافیاهای شخصی و معناداری شده که در درون آن بسط می‌یابد و تجربه می‌شود. این مفهوم همچنین تلویحاً رویکردهای تحلیلی مجزاتر و بعضاً مداخلانه‌گرانه نسبت به رفتار و سازمان فضایی را، آن طور که در مکتب تحصلی و در اقدامات توسعه مجدد به عنوان اولین و خامترین مرحله نوسازی شهری شاهد آن بوده‌ایم، مورد انتقاد قرار می‌دهد. بنابراین از نظر زیست جهان که در آن شخص مرکزیت دارد، مکان مهمتر از فضا است و تحقیقات جغرافیایی برای محترم شمردن تجارب، تصورات و امیال و تعلقات انسانها که دارای نیت و مقاصد گوناگون هستند ضروری است [۱۲]. لذا برنامه‌ریز شهری نمی‌تواند نسبت به مکان جغرافیایی در مطالعات خود بی‌توجه باشد.

۱۰- فرایند تولید حس لامکانی

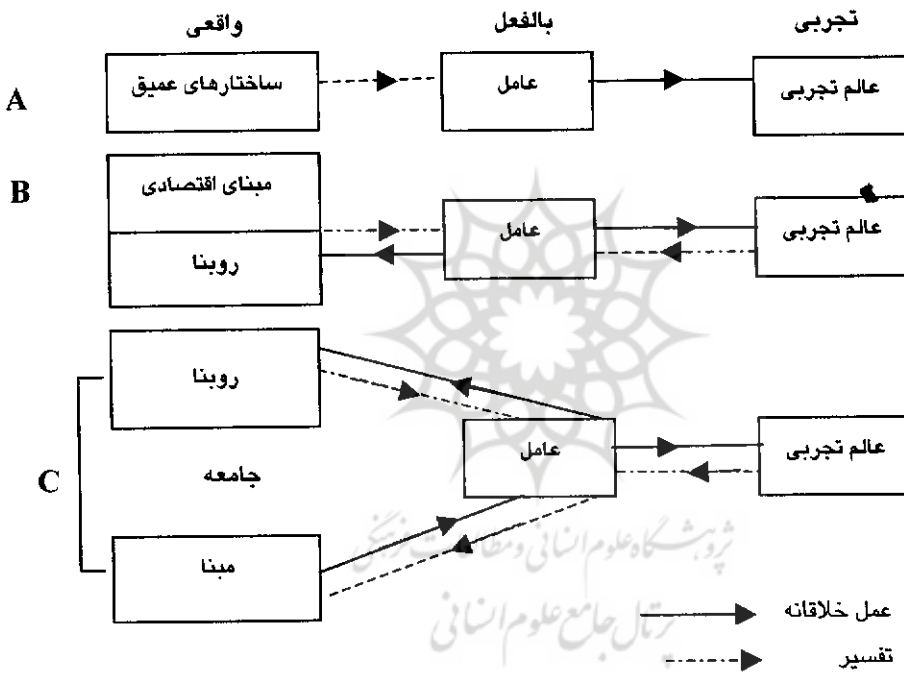
محیط مصنوع چگونه تغییر می‌یابد؟ برای درک این مهم، شناخت نقش و تأثیر و تعامل عوامل انسانی و ساختار سرمایه‌داری بر یکدیگر، که منجر به تغییر محیط مصنوع می‌شوند، ضروری است. انسانها بنا به دیدگاه رئالیستی در تغییر محیط مصنوع عناصری خود مختار نیستند، بلکه در محیطی ساختاری عمل می‌کنند که هم توانایی بخش و هم محدود کننده است.

بنا به الگوی رئالیستی پیشنهادی از سوی رونالد جان جانستون چشم انداز شهری را می‌توان در سه سطح مورد مطالعه قرار داد: سطح تجربی، سطح بالفعل و سطح ساختاری. الگوهایی که صرفاً روی یکی از این سه سطح مطالعه خود را محدود می‌سازند، و بر عوامل یا رویدادها و یا ساختارها و یا ترکیبی از این سه، بدون لحاظ کردن کلیت آن، تمرکز می‌کنند، نمی‌توانند همه زوایای فرایند تغییر محیط مصنوع را بازگو کنند جانستون استدلال می‌کند که غالب مدلهای ساختارگرا، مثل الگوی ارائه شده از سوی لئو اشتراوس یا الگوی ساختاری مارکسیستی (شکل یک - الف) توجه بسیار کمی به نقش عامل انسانی می‌کنند. در مدل ارائه شده از سوی وی که ملهم از گیدنز است، «عامل» از موقعیتی مرکزی برخوردار است. در مدل گیدنز، عاملها بازیچه نیستند، بلکه بین دو سطح واقعی و تجربی به تفسیر مشغولند.





عاملها بر اساس دانشی از هر دو سطح تجربی که در اصل منظره مرئی شهری است و مکانیسمها یا مقررات اجتماعی جامعه عمل می‌کنند. آنها جهان تجربی را تفسیر کرده، شکل آن را تغییر می‌دهند، ولی این تفسیرها و تغییر شکلها در سطح تجربی از سوی ساختارها محدود می‌شوند و از سوی آنها توانایی می‌یابند (شکل یک - الف).

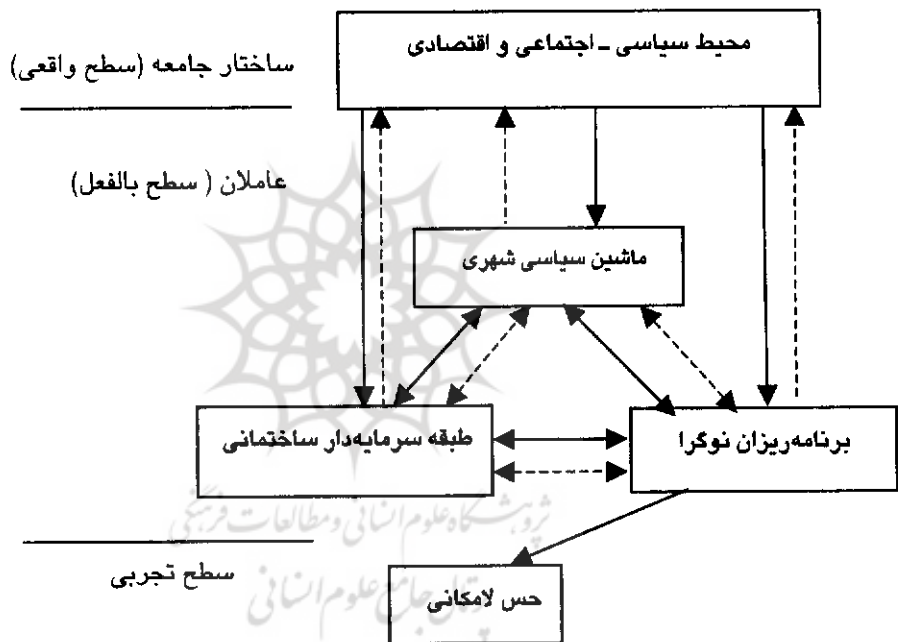


شکل یک - الف مدل‌های مختلف روابط بین مکانیسمها (سطح واقعی)، تصمیمات (سطح بالفعل)، و پیامدها (سطح تجربی) (A) ساختار به عنوان ساخت، قیاس ماشین اره لثو اشتراوس، (B) مارکسیسم ساختارگرا؛ (C) مدل رئالیستی.

ما با الهام از الگوی رئالیستی جانستون که در شکل یک - الف خلاصه شده است، الگویی را برای فرایند تولید حس لامکانی ارائه کرده‌ایم که دارای سه سطح است. سطح اول که سطح واقعی است در اصل محیط ساختاری را در بر می‌گیرد. سطح دوم که سطح بالفعل است در برگیرنده عواملان تغییر محیط مصنوع شهری است و در اینجا منظور ما مجموعه ماشین



سیاسی شهری، برنامه‌ریزان فن‌گرا و پیمانکاران ساختمانی است که در پروژه های نوسازی شهری دخیلند. سطح سوم که سطح تجربی است کل محیط کالبدی جدید را همراه با معانی، احساسات و عواطف مردم ساکن در آن شامل می‌شود. همان‌طور که نشان داده شده عوامل انسانی در بین دو سطح تجربی و واقعی به تفسیر از هر دو سطح و اقدام بر اساس شناخت خود از امکانات و محدودیتهای محیط ساختاری مشغول هستند (شکل یک - ب).



شکل یک - ب الگوی رئالیستی از فرایند تولید حس لامکانی در پروژه نوسازی نواب تهران

۱۱- مطالعه موردی و روش انجام تحقیق

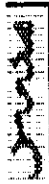
این تحقیق موردی تجربی با تکیه بر الگوی رئالیستی مندرج در شکل یک و با استفاده از روش فرضی استنتاجی، جزئیات تاریخ توسعه پروژه نواب را روایت می‌کند. شکل تحقیق موردی بر خلاف سایر رویکردهای مطالعاتی پژوهشگر را قادر می‌سازد تا جزئیاتی را درباره ساختارها زمینه، اقدامات اجرایی، و رویدادهایی فراهم آورد که در دیگر مطالعات



ممکن نیست (بین، ۱۹۸۶). محور نواب با تصویب اولین طرح جامع شهر تهران که از سوی مهندسین مشاور فرمانفرمائیان - گروئن تهیه شده بود و در آذرماه ۱۳۴۷ به تصویب رسید در زمره بزرگراههای تهران قرار گرفت و در وهله اول به عنوان یک شریان ارتباطی بسیار قوی شمالی - جنوبی و ادامه مسیر فعلی بزرگراه چمران در منطقه غرب تهران مطرح بود؛ اما کمبود منابع مالی که همواره بستر مناسبی را برای اقدامات اتوکراتیک فراهم آورده است اجرای آن را به تعویق انداخت و وقوع انقلاب اسلامی هر گونه تلاش برای اجرایی کردن این طرح را متوقف ساخت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز تا سال ۱۳۷۲ هیچ گونه اقدام اجرایی در مورد این پروژه صورت نگرفت. اما با روی کار آمدن ماشین سیاسی در اوایل دهه هفتاد در مدیریت شهر تهران در بستری اقتصادی مبتنی بر تعدیل ساختاری که بنا بر تفسیر وقت به معنای خودگردانی دستگاههای دولتی و از جمله شهرهای بزرگ بود، در سال ۱۳۷۰ اجرای این پروژه در دستور کار شهرداری تهران قرار گرفت. اما چنانچه خواهیم دید در سال ۱۳۷۲ و پس از آن به نحوی کار شد که بسیار فراتر از پیشنهادهای طرح جامع بود. این پروژه یکی از نادرترین نمونه‌ها در نوع خود، هم از نظر بعد تخریب و هم از نظر طول مسیر طرح است. بیش از شش هزار واحد مسکونی در این پروژه تخریب شده است. این پروژه از بعد فیزیکی و کالبدی محلات قدیم و ایجاد یک دیواره عظیم از ساختمانهای ۵ تا ۱۳ طبقه نه تنها ارتباط کالبدی محلات را از هم گسسته، بلکه بافتی را به وجود آورده که علاوه بر سیطره بر محیط پیرامونی، فاقد هر گونه سازگاری با بافت پیرامونی است و این جراحی شهری، عضوی جوان، قوی و ناهماهنگ را به بدنی فرسوده پیوند زده است.

طبق شواهد موجود طرح نواب در پنج فاز مختلف جهت اجرا طراحی گردیده که در حال حاضر در چهار فاز آن عملیات مختلف برای نوسازی انجام شده و یا در حال انجام است. فاز اول از خیابان آذربایجان تا خیابان امام خمینی را در بر می‌گیرد که کار نوسازی آن به اتمام رسیده است. فاز دوم از خیابان امام خمینی تا خیابان سینا است و فاز سوم از خیابان سینا تا هلال احمر. در فاز چهارم که از خیابان هلال احمر تا پادگان قلعه مرغی را در بر می‌گیرد فقط عملیات تخریب به پایان رسیده است و در فاز پنجم که از میدان توحید تا خیابان آذربایجان را شامل می‌شود به این علت که از نظر عملیات با سایر فازها متفاوت است در حال حاضر هیچ اقدامی صورت نگرفته است اما بنا به تصمیمات اخیر در شهرداری تهران مقرر است شرکت خارجی با سرمایه خارجی در آن دخیل شود.

مجموعاً هفت مهندس مشاور در زمینه برنامه‌ریزی و طراحی نواب ایفای نقش کرده‌اند.



در این مطالعه برای پاسخگویی به مسأله اصلی تحقیق، همان طور که پیشتر بیان شد، از روش فرضی - استنتاجی استفاده شد و فرض اصلی این بود که نوسازی شهری فن‌گرا در ایجاد حس لامکانی مؤثر است. به منظور تعیین شکل و نوع برنامه‌ریزی صورت گرفته در پروژه نواب، طی یک پرسشنامه تلاش گردید تا ضمن مصاحبه حضوری با مهندسان مشاور ذی‌ربط در طرح، نحوه نگرش آنها به طرح مشخص شود. به این منظور پرسشنامه‌ای شامل ۲۹ سؤال تهیه شد تا نحوه نگرش برنامه‌ریزان شهری به طرح مشخص شود. این پرسشنامه برای کلیه مشاوران دخیل در مراحل گوناگون طرح ارسال گردید. اما صرفاً نیمی از مهندسين مشاور مصاحبه حضوری را پذیرفتند و سایر مهندسين مشاور علی‌رغم مراجعه مستقیم و تماسهای مکرر از انجام هر گونه مصاحبه و پاسخ سر باز زدند. لذا به منظور تکمیل خلأ ناشی از عدم همکاری این گروه از مهندسين مشاور، با مجری طرح، یعنی سازمان نوسازی و عمران شهر تهران مصاحبه آزاد به عمل آمد. نتایج حاصل حاکی از ماهیت فن سالارانه برنامه‌ریزی صورت گرفته است؛ به این معنا که طرح از بالا توسط سازمان مشاور فنی و مهندسی شهر تهران ابلاغ شده است. اساساً برنامه‌ریزی فیزیکی و مالی از سوی سازمان مشاور فنی مهندسی شهر تهران و یکی از شرکتهای تابعه تهیه شده و از مهندسان مشاور خواسته شده تا براساس برنامه‌ریزی صورت گرفته از بالا طرح تهیه کنند. کلیه مهندسان مشاور متفق القول بودند که آنها نیز کاری فنی و حرفه‌ای کرده‌اند و دستورات از بالا ابلاغ شده است. در نتیجه ماهیت فن سالاری برنامه‌ریزی مورد تصدیق و تأیید قرار گرفت.

بنا به تعریف، ماشین سیاسی شهری به دسته‌ای از افراد عمدتاً غیرمتخصص و بیشتر سیاسی اطلاق می‌شود که برای نیل به اهداف خاص و غالباً شخصی در مدیریت شهری به قدرت می‌رسند. در کشور ما ظهور ماشینهای سیاسی شهری بیشتر در شهرهای بزرگ و عمده مشهود است و شاید بهترین نمونه ماشین سیاسی حاکمیتی بود که در اوایل دهه هفتاد اداره امور شهر تهران را به عهده گرفت. شهردار وقت تهران در شروع اقدامات اجرایی پروژه نواب نقشی کلیدی ایفا کرد و یک مدیر عمومی بود که به شهرداری تهران منصوب شد و البته همان طور که از لفظ مدیر عمومی واضح است فاقد تخصص لازم به عنوان یک شهردار بود؛ یعنی به علوم ذی‌ربط با مدیریت شهری آشنایی نداشت و بالاخص از آموزش دانشگاهی در این زمینه یا زمینه‌های مشابه بی‌بهره بود. گروه اصلی وی در اجرای پروژه نواب متشکل از معاون فنی و معاون معماری و شهرسازی بوده است، اما نفر اخیر در امور مربوط به



طراحی و برنامه‌ریزی برخلاف مسئولیت و تخصص دانشگاهی خود دخالتی نداشته و این امور بیشتر در اختیار آمرانه معاون فنی بوده است؛ بنا به اطلاعات به دست آمده از طریق مصاحبه‌های حضوری با مهندسان مشاور، مدیر مزبور که به عنوان یک مهندس عمران بر مسائل طراحی و برنامه‌ریزی شهری نظارت داشته مورد استقبال برنامه‌ریزان ذی‌ربط بوده است. بخش دوم اطلاعات میدانی با استفاده از مصاحبه مستقیم با رئیس خانوار به وسیله پرسشنامه کسب گردید. از تقریباً ۱۵۰۰ ساکن طرح نواب، ۳۳۰ نفر توسط ۸ پرسشگر متخصص در جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری مورد مصاحبه حضوری قرار گرفته‌اند. این تعداد براساس روش نمونه‌گیری سیستماتیک به صورتی که ذکر می‌گردد انتخاب شده‌اند؛ از تمامی ورودیهای مسکونی از طبقات و واحدها به صورت یکی در میان توسط پرسشگران متخصص در برنامه‌ریزی شهری مصاحبه حضوری به عمل آمد. نتایج حاصل از این مصاحبه‌ها با استفاده از روش آماری خوشه‌ای^۱ مورد تحلیل قرار گرفت و فرض اصلی این مقاله را مورد تأیید قرار داد. پروژه نوسازی شهری نواب در ایجاد حس لامکانی مؤثر بوده است و همچنین غیرمشارکتی بوده، باعث گسستگی ارتباطات اجتماعی در میان ساکنان قدیمی و جدید شده است. اکثر قریب به اتفاق مردم ساکن در منطقه اظهار داشتند که در صورت امکان، کمتر از ۵ سال در این طرح اقامت خواهند کرد و اگر بتوانند فوراً از آنجا نقل مکان می‌کنند. لذا برنامه‌ریزی صورت گرفته نتوانسته است حس تعلقی به مکان جدید ایجاد کند.

۱۲- آمار توصیفی متغیرها

براساس داده‌های جمع‌آوری شده اطلاعات زیر به دست آمده است. همان‌گونه که در جدول ملاحظه می‌گردد، ۹۱/۸ درصد ساکنان طرح، حس لامکانی نسبی (متوسط و بالا) دارند، ۷۴/۲ درصد ساکنان از طرح موجود نارضایتی نسبی (نارضایتی در سطوح متوسط یا بالاتر) دارند و از ساکنان قدیمی ۹۶/۷ درصد در طرح مشارکت نداشته‌اند.

از بین مصاحبه‌شوندگان (۳۳۰ نفر) ۶۱ نفر (۱۹ درصد) از ساکنان قدیمی طرح هستند. علاوه بر آن ۸۴/۲ درصد افراد ساکن در طرح از درآمد پایین (کمتر از ۲۰۰ هزار تومان در ماه) برخوردار هستند؛ یعنی بافت ساکنان طرح نواب، غالباً از اقشار کم درآمد جامعه است، یعنی هیچ‌گونه اعیان‌سازی در این نوسازی صورت نپذیرفته است.



جدول ۱ آمار توصیفی متغیرها

متغیر	سطوح متغیر	فراوانی	فراوانی مبنی (درصد)
حس لامکانی	پایین	۲۷	۸/۲
	متوسط	۱۳۲	۴۰
	بالا	۱۷۱	۵۱/۸
نارضایتی از طرح	پایین	۸۵	۲۵/۸
	متوسط	۱۷۱	۵۱/۸
	بالا	۷۴	۲۲/۴
عدم مشارکت (*)	پایین	۲	۴/۳
	متوسط	۳۱	۵۰/۸
	بالا	۲۸	۴۵/۹
روابط اجتماعی و محلی	قویتر شده	۹۸	۲۹/۷
	بدون تغییر	۱۱۸	۳۵/۸
	ضعیفتر شده	۱۱۴	۳۴/۵

* فراوانی عدم مشارکت در طرح برای ساکنان قدیمی نکر شده است.

۱۳- نتیجه‌گیری

این مقاله با تکیه بر الگوی رئالیستی فرایند توسعه شهری، پروژه نواب تهران را مورد بررسی قرار داد تا نمونه‌ای بارز از فرایند ایجاد حس لامکانی را نشان دهد که در ساختاری مبتنی بر تعدیل اقتصادی، که در آن دولت مرکزی اساساً نظاره‌گر است و در نتیجه ائتلاف برنامه‌ریزان فن‌گرا، ماشین سیاسی شهری و پیمانکاران ساختمانی حاصل آمده است. در طی این مطالعه مشخص شد که پروژه نواب اساساً پروژه‌ای بوده مبتنی بر برنامه‌ریزی اتوکراتیک و تکنوکراتیک که در مراحل گوناگون تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری و اجرا از بالا به پایین تحقق یافته است. برای جلوگیری از تجارب مشابه بازنگری همه جانبه در قانون نوسازی شهری کشور به نحوی که دولت مرکزی بودجه عمده نوسازی شهری را تقبل کند ضروری است. همچنین باید اجباری کردن قانونی مشارکت مردمی در مراحل تصمیم‌گیری و اجرای پروژه‌های نوسازی شهری و ارزیابی پروژه‌های پیشنهادی قبل از اجرا توسط مشاوران مستقل و نیز انجمنهای حرفه‌ای مدنی، باز بودن سیستم اطلاع‌رسانی جهت جلوگیری از هرگونه تبانی و فساد احتمالی، تدوین آیین‌نامه اخلاق حرفه‌ای از سوی انجمنهای حرفه‌ای ذی‌ربط، و تصویب طرحهای نوسازی شهری در شورای شهر ذی‌ربط در چنین قانونی باید مدنظر قرار گیرد.



۱۴- منابع

- [1] Relph, Edward; Place and Placelessness; London: Pion Press, 1976.
- [2] Entrikin, J. N.; The Betweenness of Place: Towards a Geography of Modernity; Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1997.
- [3] Harvey, D.; Justice, Nature and the Geography of Difference; Oxford: Blackwell, 1996.
- [4] Jensen, A. H; Geography: History and Concepts; 3rd ed., Sage, London: 1999.
- [5] Jacobs, J; A City is not a Work of Art, Metropolis, Values in Conflict, California: Wadsworth Publishing Company Inc, Belmont, , 1968.
- [6] Jacobs, J; The Death and Life of Great American Cities, New York: Random House, 1961.
- [7] Lynch, K; The Image of the City, Cambridge: MIT Press, 1960.
- [8] Gibson, Michael S. and Langstaff Michael L; An Introduction to Urban Renewal, London: Hutchinson, 1982.
- [9] Heidegger, Martin; Being and Time; 7th Edition Translated by John Macquarrie and Edward Robinson, Oxford: Blackwell, 1962.
- [10] Sack, R. D; Conceptions of Space in Social Thought; 1980.
- [11] Goodall, B, A Dictionary of Human Geography, Penguin, Hamondsworth, 1987. After the Planners, Penguin, Hamondsworth
- [12] Johnston, R. J; A Dictionary of Human Geography, London: Blackwell, 1996.

